

# جلال سرفراز برشی کوتاه، اما ژرف از زندگی احمد محمود

به مناسبت نمایش فیلم احمد محمود، نویسنده انسانگرا کارگردان، تهیه کننده و ادیتور: بهمن مقصدولو سرمایه گذار: بیژن مقصدولو دوربین: شهریار اسدی با شرکت جواد مجابی، محمد علی سپانلو و ابراهیم یونسی ۵۶ دقیقه، رنگی، ۲۰۰۴

چند نامداد توی لیوان چند تا کتاب روی میز یه بری روزنامه و خبر یه عینک و صفحه ناتمام - بلور خانم، شما خالدو ندیدین؟ - داش می رف رو پشت بوم تا بادباد کاشو هوا کنه

چند نامداد توی لیوان چند تا کتاب روی میز یه بری روزنامه و خبر یه عینک و صفحه ناتمام - بلور خانم، شما خالدو ندیدین؟ - داش می رف رو پشت بوم تا بادباد کاشو هوا کنه

گورستانی در تهران. سخنان لیلی گلستان. چهره های غمگین بازماندگان و دوستان. آخرین دیدار با احمد محمود. سپس خانه ای متروک (شبهه کاروانسرای مخروبه) در اهواز. دوربین در حیاط دراندشتی گشتی می زند. از سقفها و دیوارهای فروریخته می گذرد. بر پلکانی درنگ می کند. که زمانی خالد و بلور خانم در آن خلوت کرده بودند. سکوتی غم انگیز. از بلور خانم خبری نیست و از دیگر همسایه ها. به نظر می رسد که مرگ نه تنها آدمهای دور و بر خالد. که مکان را هم دربر گرفته است.

و راستی آقای مجابی! از آن «صداهای مغلوب» چه خبر؟  
کات!  
احمد محمود:  
«مرگ چیزی است که وقتی هست من نیستم و وقتی من هستم او نیست کات!»

بدینسان بهمن مقصدولو در آخرین فیلم خود: «احمد محمود - نویسنده انسان گرا». میان زمان و مکان پلی می زند. و در زندگی نویسنده ای درنگ می کند که زیر سیطره دو نظام استبدادی سکوت نکرد. نویسنده ای که به رغم همه فشارها و بگیر و ببندها دست به قلم می برد. تا دنیایی آرمانی و دور از ستم و خودکامگی بسازد. اما با این آرزوی عجیب چه باید کرد:

اگر دوباره متولد شدم خیلی خوشم می آید که نویسنده نباشم. فقط یک کار آبرومندی برای تأمین زندگی...

کات!  
- آیا به آینده خوشبین هستید؟  
- باید خوشبین بود. باید راه بدبینی را سد کرد. هر چند با قدرت به آدم هجوم می آورد.

همه اینها را که جمع کنیم ته رنگی از خوشبینی در من پیدا می شود. زندگی را باید دگرگون کرد... کات!

درونیای اعتراضی. و چهره نامیرایی که در فیلم تازه مقصدولو از نویسنده «همسایه ها» تصویر شده. نه تنها ما. که آیندگان را به درنگ و تأمل دعوت می کند. این فیلم از نگاه نکته سنجی پرده بر می دارد. که دور از شعارها و واقعیت های تلخ و گزنده ای را برملا می سازد. که در جامعه ما وزیر سیطره فرهنگی آخوندی جریان دارد...

این دومین تجربه (و در واقع خطر کردن) مقصدولو در نزدیک شدن به دنیای اهل قلم است. تجربه اول به احمد شاملو اختصاص داشت که نسبت به فیلم اخیر از کیفیت چندان بالایی برخوردار نبود. در آن فیلم، که

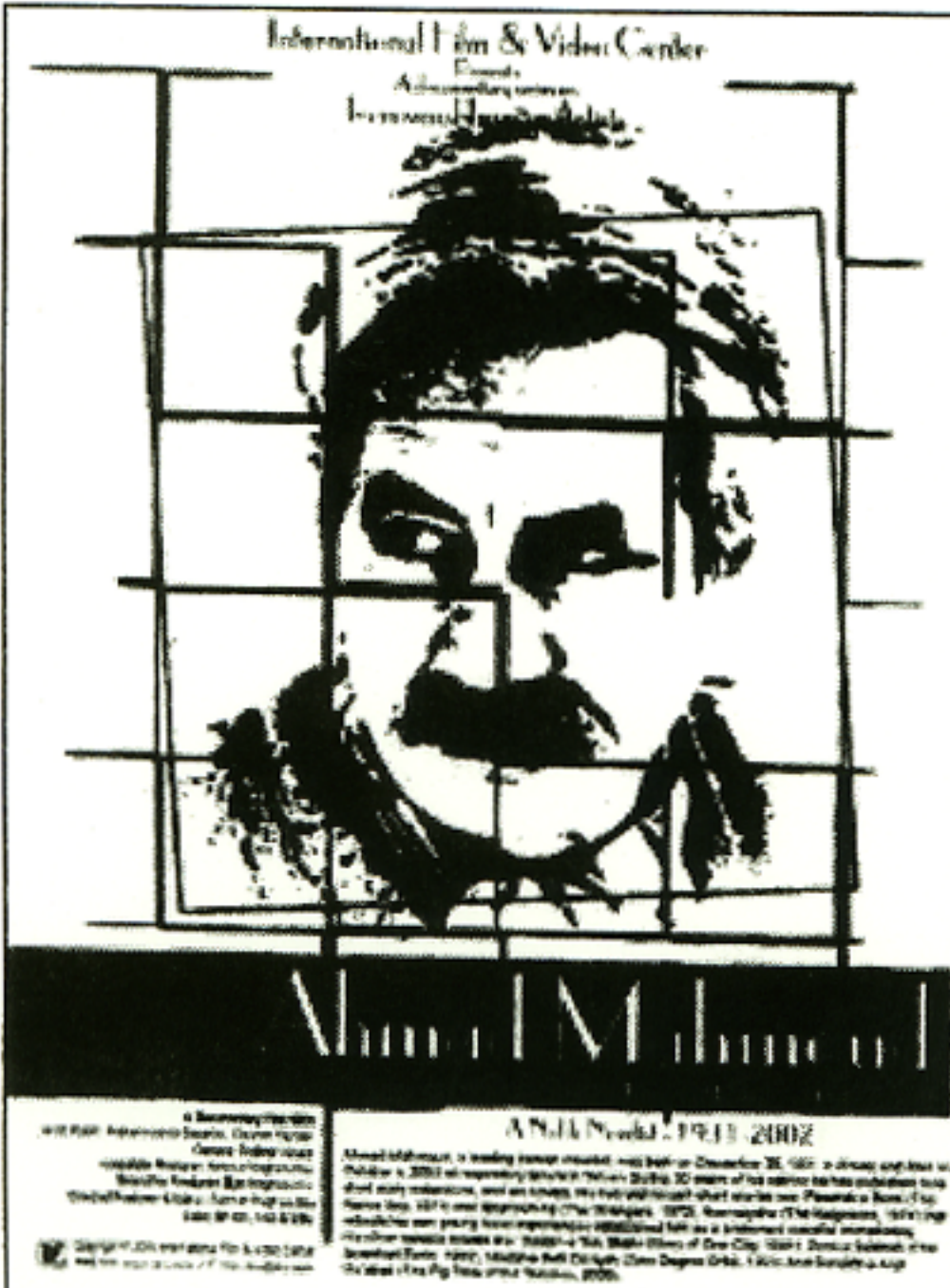
مقصودولو در کارگردانی آن نقشی نداشت. صرف نظر از ضعف های تصویری. دوربین چندان هدفمند حرکت یا توقف نمی کرد. بیشتر شاهد تعریف و تمجید بودیم. تا تحلیل همه جانبه زندگی شاعری. که صرف نظر از اهمیت ادبی و فرهنگی. در جنبش روشنفکری چند دهه اخیر جایگاه ویژه ای داشت. در حالی که دوربین قاعدتا باید به جستجوی ناگفته ها و ناشنیده هایی برمی آمد که در پس پشت زندگی شاملو جریان داشت. این بود که فیلم در حد همان مدح و ستایش باقی می ماند. در حالی که در فیلم اخیر از مداحی خبری نیست. و چهره هایی چون یونسی و سپانلو و مجابی با زندگی و آثار نویسنده برخوردی واقع بینانه دارند. مهمتر از همه. این خود محمود است که ملاحظه را کنار می گذارد. و به بیان برخی ناگفته ها می پردازد.

فیلم «احمد محمود...» مخفیانه و در شرایطی برداشته شده که کارگردان آن با باندهای امنیتی و پرونده سازهای حرفه ای درگیر بوده. و هر لحظه بیم دستگیری اش می رفته است. مقصدولو از دوستان قدیم احمد محمود است. و در نیمه های دهه چهل مجموعه داستانهایی «غریبه ها و پسرک بومی» با پادرمیانی وی منتشر شده است. در واقع او یکی از نخستین کسانی است که به اهمیت کار نویسنده ای. که بعدها با رمان مشهور «همسایه ها» شهرتی فراگیر یافت. پی برده است.

فیلم مورد اشاره - که ابتدا در برلین (آتلیه داریوش شکوف) برای چند نفر از آشنایان. و سپس در سینمایی در پاریس. برای علاقمندان و دست اندرکاران نشان داده شد - دستاورد دیداری است که در تابستان سال ۲۰۰۲ - سه ماه پیش از مرگ نویسنده - رخ داده. و جای بسی خوشحالی است. اگر وعده این دیدار مدتی به عقب می افتاد. بی تردید تصویر زنده گوشه هایی از زندگی نویسنده همسایه ها و داستان یک شهر برای همیشه از دید نسل امروز و نسل های آینده پنهان می ماند.

در برلین. به علت مشکلات فنی. فیلم به صورت سیاه و سفید نشان داده شد. که به گمان من. نسبت به اصل فیلم که رنگی است (و آن را نیز در صفحه تلویزیون دیدیم) از کیفیت بالاتری برخوردار بود. با آن که دوربین در خانه کوچک محمود فضای محدودی در پیش دارد. و بیش از ۳۵ دقیقه از ۵۶ دقیقه فیلم در این فضا - و اغلب روی چهره نویسنده و در اطراف میز کارش می گذرد - فیلم به هیچ وجه خسته کننده نیست. دوست صاحب نظری بر آن بود که - بجز صحنه گورستان (که بعداً به فیلم اضافه شده) و فضای خانه همسایه ها - برخی صحنه های بیرونی فیلم مثل گشت دوربین در برخی محله ها و بازار اهواز. و نیز صحنه های بازگشت به زندگی دکتر مصدق چندان ضروری به نظر نمی رسد. و می تواند به یکدستی فیلم لطمه بزند.

احمد محمود از چگونگی کار



می توانی پیدا کنی که زندانی نداشته باشد.  
من عضو سازمان جوانان حزب توده بودم...  
فقط ظلم حاکم بر جامعه را شناخته بودم می گفتم حرفمان را حرفمان هم درست بود. آنها هم ما را محکوم می کردند. ما هم می رفتیم زندان...  
من در «همسایه ها» به حزب توده هم انتقاد کرده ام.  
از زندان و تبعید که آزاد شدم باید کار می کردم نمی شد. نمی گذاشتند. به دلیل زندان و تبعید از حقوق اجتماعی محروم شده بودم. یعنی از نظر دستگاه سوء سابقه داشتم چون فاقد حقوق اجتماعی بودم کسی به من کار نمی داد. بنابراین به کارهای دیگر پناه می بردم. از رانندگی تا نانوائی تا... نمی دانم چی بگم. کارهای مختلف...  
از چاپ اولین داستانش می گوید در مجله «امید ایران» به نام «صبح می شه». از انتشار مجموعه «مول» و سپس «دریا هنوز آرام است» که کیلویی فروخته می شد. از همسایه ها که پیش از انقلاب به دلیل سیاسی و پس از انقلاب به دلیل «ابتذال» اجازه انتشار نمی گرفت. از زمین سوخته. که سه ماهه نوشته شد. چاپ اول با یازده هزار تیراژ. و یک ماه بعد در چاپ دوم در عرض یک ماه با بیست و دو هزار تیراژ. سپس چاپ سوم و چهارم. محمود از تأثیر مثبت زمین سوخته در زندگی مهاجران جنگ می گوید. از سکوت اهل نظر درباره آثاری چون «درخت انجیر معابد» و «مدار صفر درجه».

داستان نویسی. نگرش. و شگردهای کارش می گوید:  
اولین داستانی که خواندم «فردا»ی هدایت بود. از این داستان خوشم آمد. شاید این یکی از داستانهایی است که در نویسنده شدن من مؤثر بوده...  
داستان تعریف داستان نیست. بلکه تعریف است توام با حرکت یکی از عناصری که در ما حرکت ایجاد می کند. فعل است.  
بگذار ببینیم آنچه که هستیم. بشنویم آنچه می گوئیم. می شد داستان را گرفت و قشنگش هم کرد. اما دروغ بود.  
در جایی که هنوز نشسته ایم بگوئیم دمکراسی چی هست (نه این که) همیشه من. همیشه من. همیشه من...  
زمان ما با حالا خیلی متفاوت بود. ما جنگیدیم. ما با چنگ و دندان و ناخن جنگیدیم تا توانستیم قدم تا قدم بنویسیم.  
به هدایت دسترسی نداشتیم. چوبک راه نمی داد. آل احمد که... گلستان هم که راه نمی داد.  
یک نویسنده نمی تواند بدون ایدئولوژی باشد. باید جهان پیرامون و روابط اجتماعی را بشناسد. اینها همه تبدیل می شوند به ایدئولوژی. اگر اینها را نشناسد ول است. و بادآورده را باد می برد.  
(توضیح: اغلب جمله هایی که از زبان احمد محمود آورده شده نقل به معنی است. و دقیق نیست)  
کات!  
احمد محمود از خوزستان می گوید:  
جنوب. نفت که پیدا شد. مهاجر پذیر شد. مهاجرت از جای جای مملکت موجب تغییراتی در منطقه شد.  
خوزستان یک سرزمین رنگین است. نفت. پالایشگاه جنگ مهاجرت. مدرنیسم. زبان...  
از «خالد» می گوید - که تجسم زندگی سیاسی او بود - از بلور خانم که شرایط کج و کوله اجتماعی او را کج و کوله بار آورده بود. از نام واقعی اش: احمد اعطاء. از پدرش - که معمار بود. از خانواده پرجمعیت و نجیبش. از نامه های مستعارش: ابتدا احمد احمد. و سپس احمد محمود.  
من شرور بودم خیلی شرور بودم. استعداد هم داشتم.  
من در جایی زندگی می کنم که سیاست را به من تحمیل می کنند. مردم سیاست زده هستند. سیاست شده بخشی از زندگی اینها. چه بشناسند چه نشناسند.  
روشنفکر همیشه معترض است. چرا؟ معترض است در جهت اصلاح آنچه حاکمیتها انجام می دهند. به نفع توده مردم...  
مردم این مملکت همه زندانی کشیده اند. مملکتی داریم که زندان چیز ساده ای شده. کمتر فامیلی را

سرمایه گذار فیلم بیژن مقصدولو فیلمبردار آن شهریار اسدی است. برلین - ۳ ژوئن ۲۰۰۴